

سال ۱۴۳۸ - جلسه ۱۷ - از بین بردن کدورت

عمل و برداشتن حجاب‌ها، به‌عنوان بالاترین مرتبه

ستاریت

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

«وَلَوْ خِفْتُ تَعْجِيلَ الْعُقُوبَةِ لَأَجْتَنِبُهُ لَا لِأَنَّكَ أَهْوَنُ

النَّاظِرِينَ وَ أَخَفُّ الْمُطَّلَعِينَ بَلْ لِأَنَّكَ يَا رَبِّ خَيْرُ

السَّاتِرِينَ وَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ»

اگر ترس از تعجیل عقوبت داشتم از گناه پرهیز

می‌کردم، و این عدم ترس من به خاطر کوتاهی در

نظارت تو نیست و به خاطر اطلاع کم تو بر اعمال و

رفتار ما نیست؛ اصلاً در این مقام جای این حرف

نیست که تو نظارت نداشته باشی، اطلاع نداشته

باشی، اطلاعت اطلاع ناقصی باشد. **لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ**

لَا نَوْمٌ ﴿البقرة، ۲۵۵﴾ خدا را هیچ وقت خواب فرا

نمی‌گیرد، چرت نمی‌زند. او همیشه حاضر و ناظر

است؛ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ

﴿المجادلة، ۷﴾ هر نجوایی که هست، هر سخن

درگوشی که هست بین سه نفر او نفر چهارم‌شان

است. او نسبت به انسان أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ

﴿ق، ۱۶﴾ است؛ از رگ گردن نزدیک‌تر است. -

رگ گردن آن رگی است که خون را به مغز می‌رساند،

اگر آن نباشد و قطع بشود خون به مغز نمی‌رسد و

انسان فوراً بیهوش می‌شود و روی زمین می‌افتد - از

رگ گردن به انسان نزدیک‌تر است.

پس این مسئله [عدم ترس من] از نظارت خدا

نیست؛ عدم ترس من به این جهت نیست که خدا

سرش به کارهای دیگر مشغول است و از رفتار و

کردار ما اطلاعی ندارد و ما را به حال خود رها کرده

است. بل به این جهت است که تو در عین بالاترین

مرتبه از نظارت و بلندمرتبه‌ترین مرتبه از اطلاع و

آگاهی، تو خَيْرُ السَّاتِرِينَ هستی؛ بهترین پوشاننده

هستی. در مقام حسابرسی أَحْكَمُ هستی و از همه

حسابرس‌ها حکم تو و حسابرسی تو دقیق‌تر است و واقع‌تر است و عین حقیقت است. در مقام کرامت بالاترین مرتبه از کرامت و بزرگواری را نسبت به بندگان داری. این سه صفت، باعث شده که من نسبت به گناه آن اهتمام لازم را نداشته باشم، آن ترس لازم را نداشته باشم، آن تحفظ و مراقبه را نداشته باشم. این سه صفتی است که خدایا من در تو سراغ دارم.

خدمت دوستان و رفقا عرض شد که پروردگار متعال ساطر است و می‌پوشاند - که مرتبه اول از ستر به حساب می‌آید - و به عبارت و اصطلاح ما چشمش را می‌بندد و نسبت به کاری که بندگان انجام می‌دهند توجهی نمی‌کند این یک مرتبه. گفتیم که این مسئله یک رکن اساسی برای حرکت سالک و سیر او به سوی خداست و اگر این مسئله ستّاریت را نداشته باشد قدم از قدم بر نمی‌دارد؛ اگر هزار سال عمر نوح هم بکند و در تمام این هزار سال شب‌ها را تا به صبح بیدار، و صبح‌ها را تا به شب در تعب و گرسنگی و تشنگی روزه بسر ببرد ولی این صفت را

داشته باشد که هی برود از کار مردم سر دربیورد؛
این چه کار کرده؟! آن چه کار کرده؟! برایشان
پرونده درست کند، دفترچه درست کند؛ فلانی در
فلان وقت این حرف را زد تاریخش هم این است!
حالا می گذاریم در آب نمک و پیاز داغ، وقتش که
برسد ما این دفترچه را رو می کنیم! فلانی در
فلان وقت این حرف را زد! فلانی این مسئله را
گفت! همه را یکی یکی یادداشت کند که یک روزی
این مطالب به دردش بخورد. این فرد همیشه در این
مرتب و در این افق همین طور راکد و متوقف می ماند
و به اندازه سر سوزنی بالا نمی رود؛ نماز می خواند،
روزه می گیرد، حج انجام می دهد، هر کاری که ...
اما تکان نمی خورد. اصلا از وقت خودش، از موقع
خودش تکان نمی خورد، حرکت نمی کند.

چرا؟ چون اصلا در یک موضعی است که این
مخالف با حرکت است. مثل اینکه یک ماشینی
می خواهد برود جلو، هی گاز می دهد، از آن طرف با
طناب و زنجیر بستند به یک ستون، هرچه گاز
می دهد نمی رود، اگر صد سال هم گاز بدهد فقط

بنزینش تمام می‌شود، کاری انجام نمی‌دهد،
سرسوزنی جلو نمی‌رود؛ چون آن ستون و آن مانعی
که الان برای او هست آن مانع درست در جهت
خلاف قانون حرکت او قرار گرفته است. حرکت،
قانون می‌خواهد، قوانین می‌خواهد، راهکار
می‌خواهد. وسیله باشد، خراب نباشد، راه مستعد
باشد، موانع سرکار نباشد، هزار تا چیز است. الان
مهمترین مسئله این است که یک مانعی در پشت سر
است و نمی‌گذارد حرکت کند. این حالت یکی از
بدترین حالاتی است که برای انسان پیدا می‌شود و
انسان در همان مرتبه متوقف می‌ماند. عرض شد
عمر نوح هم اگر بکند یک سانت حرکت نمی‌کند،
هیچ! همانجا سر جایش ایستاده. یک چیزهایی
هست که آدم باید مراعات کند.

بزرگان همیشه روی بعضی از مسائل مثل
عیب‌پوشی مردم تأکید داشتند. من از بزرگان خیلی
در صحبت‌هایشان می‌شنیدم که سالک باید همیشه
چشمش را ببندد، عیب‌پوشی داشته باشد. اصلاً نباید
برود، اگر هم مطلع شد اصلاً خودش را بزند به آن

راه، اصلاً شتر دیدی ندیدی.

چند تا مسئله و چند تا قضیه هست که بزرگان خیلی تأکید می‌کردند: یکی بر آوردن حاجت مؤمن که خیلی روی آن تأکید می‌کردند. مرحوم آقا از مرحوم آقای انصاری - رضوان الله علیهما - سؤال کردند که: بهترین عمل برای سرعت سیر انسان چیست؟ ایشان فرمودند: بعد از انجام واجبات و ترک محرمات دل مؤمن را به دست آوردن و قضای حاجت او را انجام دادن. هیچ چیزی به این پایه نمی‌رسد. در مقابل آن چیزی که می‌آید کمر انسان را می‌شکند، راه انسان را می‌بندد، سد ایجاد می‌کند، اینکه انسان دلی را از خود برنجانند، بدون جهت‌ها! - حالا تکلیف آن مسئله دیگر است. - این شکستن دل مؤمن و رنجاندن یک دل، چیزی است که می‌آید قشنگ یک بتن می‌گذارد وسط جاده، هرچه حالا می‌خواهی گاز بده! جاده را کاملاً می‌بندد.

چند تا مسئله است؛ یکی از چیزهایی که خیلی تأکید می‌کردند و بنده هم در مجالست‌ها و صحبت‌هایی که با مرحوم والد - رضوان الله علیه -

داشتم و هم در آن جلساتی که با مرحوم آقای حدّاد بودم وقتی که مواردی پیش می‌آمد دیدم روی این مسئله خیلی تأکید دارند: انسان نباید به کار دیگران سرک بکشد، ببیند این چه کار می‌کند آن چه کار می‌کند. می‌گفتند که اصلاً این خود همین فی‌نفسه یک عمل شیطانی است. حالا کاری به عقبات و تبعات و مسائل دیگر نداریم که چه تبعاتی دارد و چه مسائل و چه قضایایی بعداً ممکن است پیدا شود و چه مفاسدی ممکن است به دنبال این قضیه داشته باشد.

وقتی شما دارید می‌روید یک‌دفعه نگاه می‌کنی می‌بینی که یک رفیقت آن کنار ایستاده، منتظر کسی است. مورتور را نگه می‌داری ببینم منتظر کیست؟! یک خرده نگه دارم ببینم چه کسی می‌آید منتظر کیست؟! چه کار داری؟ به تو چه ربطی دارد منتظر هر کسی هست. هیچ نیازی هم نیست، مسئله‌ای هم نیست، احتیاجی هم نیست که بخواهد کمکی داشته باشد. یک وقت یک مسئله‌ای هست، آدم می‌گوید نیاز است، مشکلی پیش آمده، آن مطلبی است. ولی

نه، این منتظر کیست اینجا ایستاده؟! آخه اینجا جای
ایستادن است؟!!

– بله اینجا ایستاده!

– نه اصلا اینجا هیچ جهتی نیست. بایستیم سر

دربیاوریم!

هست‌ها! این طوری هستند. خیلی‌ها این طوری

هستند. این چیست؟ نفس این عمل شیطانی است،

شیطان. این بعد بایستد مطلع بشود. حالا این فرض

کنید منتظر یک رفیقش است، یک شخصی است

نمی‌خواهد کسی ببیند، و اینکه شما مطلع می‌شوی

بر خلاف نیت اوست، برخلاف هدفی است که دارد،

و و ... مسائل دیگری که در این زمینه هست در

هر جا و در هر نقطه. لذا بزرگان می‌فرمودند خود

این عمل یک عمل شیطانی است.

این عمل جلو را می‌گیرد و نمی‌گذارد نفس آزاد

بشود؛ چون وقتی نفس می‌خواهد حرکت کند به

سمت خدا، یعنی به سمت تجرد می‌خواهد برود، به

سمت تجرد یعنی به سمت لاقیدی؛ قیدها را بزند

کنار، اعتبارات را بزند کنار، اوهام را بزند کنار، وهم

و خیال و اینها را بزند کنار، با آنها که نمی‌شود انسان سراغ خدا برود. خدا که اوهام ندارد، خدا که قید ندارد، خدا که تعین ندارد، در خدا که کثرت معنا ندارد. آنجا عالم عالم اطلاق است، عالم عشق است، عالم محبت است، عالم رحمت است، عالم توحید است، عالم وحدت است. همه در آنجا یکی هستند، همه در آنجا به یک شکل هستند، همه در آنجا فانی هستند در آن وجود بحت و بسیط و وجود بالصرافه و وجود اطلاق.

ما داریم با هزار تا قید حرکت می‌کنیم به آنجا. خب بابا اینکه فایده ندارد. با شهوات مان داریم می‌رویم آنجا، با کثرات مان داریم می‌رویم آنجا، با بخل داریم می‌رویم آنجا، با کینه، وای وای! کینه نسبت به این، کینه نسبت به آن داریم می‌رویم آنجا، با کدورت نسبت به برادران ایمانی داریم می‌رویم؛ معنا ندارد که یک سالک نسبت به یک برادر ایمانی دیگرش کدورت داشته باشد. چرا؟ وقتی انسان می‌خواهد با کدورت بیاید بگوید: الله اکبر. خدا می‌گوید: به! چطوری تو داری میایی پیش من؟ بابا

هزار تا فکر داری، هزار تا مشکل داری.

اگر یک شخصی بیاید دیدن شما، از شما وقت بگیرد بیاید در منزلتان و بیاید بنشیند در کنارتان و شما نگاه کنید ببینید این فکرش یک جای دیگر است، به شما بر نمی خورد؟ من دارم صحبت می کنم آقا حالت چطور است خوب هستی؟ صورتت را برو آب بزن من دارم، با تو حرف می زنم هی فکرت ... بابا می خواستی وقت نگیری. یک وقتی می آمدی که فکرت خالی باشد، خلاص باشی، مشکل نداشته باشی.

یا اینکه فرض کنید می آید اینجا موبایلش را می گذارد آن بغل و می پرسد: آقا نسبت به این مسئله نظر شما چیست؟ آدم شروع می کند صحبت کردن، یک دفعه قررر شروع می کند این موبایل صدا درآوردن! می گوید: آقا ببخشید با اجازه تان، موبایل را در می آورد. کوفت و با اجازه تان! موبایل را برای چه گذاشتی؟ این توهین است، توهین به یک شخصی که فرض کنید شما می روید در کنارش می نشینید. الان در هر بقالی و چقالی که می روند

موبایل را می‌گیرند، آن وقت فرض کنید حالا آدم
بیاید خدمت یک بزرگ، بعد هم بگذارد موبایل زنگ
می‌زند. آقا ببخشید با اجازه‌تان این تلفن لازم است!
خیلی خب چشم. آدم هرچه که گفته یادش می‌رود
که هیچ، یک خرده دوباره می‌آید یک استارت می‌زند
دوباره راه می‌افتد، دوباره قرررر آقا ببخشید ببخشید!
بلند شو برو بینیم بابا! چی را ببخشید؟ این چه
رسمی است؟ این اهانت است، این توهین است، این
خلاف فرهنگ است، خلاف ادب است که انسان
بیاید این کار را بکند. ما همه این چیزها را یادمان
رفته، اصلا مسائل عوض شده، فرق کرده، تغییر
کرده، ذهنیات عوض شده. برمی‌خورد به یک
شخص، می‌گوید: تو زنگ زدی از من وقت گرفتی،
من برای تو وقت گذاشتم، کارهای دیگرم را لغو
کردم که به کار تو برسم. حالا آمدی اینجا صحبت
می‌کنی هی زنگ می‌خورد. به آدم برمی‌خورد.

حالا آدم می‌خواهد به سمت خدا برود بگوید:

اللّٰه اکبر نماز بخواند. در دلش نسبت به رفیقش
کدورت دارد، خب خدا بهش بر نمی‌خورد؟!

می گوید: تو که آمدی به طرف من چرا با دل صاف نیامدی؟ با دلی آمدی که در آن کدورت بنده من است. تو هم بنده من هستی بسیار خب، او هم بنده من است، او هم به من توجه دارد. حالا فرض کنید یک مطلب و قضیه‌ای بین شما اتفاق افتاده، دیگر چرا کشش می‌دهید؟! تمامش کنید، آقا همدیگر را هم ببوسید و خداحافظ شما. کش دادن و اینها همه چیست؟ گیر است.

می‌گوییم الله اکبر. آن الله اکبری که باید بیاید و نفس را ببرد و رد شود و از کثرات عبور بدهد این آن الله اکبر نیست. بله یک الله اکبری است، یک الحمدی است، یک سبحان ربی العظیم و سبحان ربی الاعلی است و این رفع تکلیف ظاهر را می‌کند! نماز، قضا ندارد در همین حد! ولی آدم یک نمازی بخواند که فقط قضا نداشته باشد؟ هیچ کار دیگر از آن نماز بر نمی‌آید، از این سقف بالاتر نرود. یا یک نمازی بخواند اصلا صحبت قضا نیست، وصل بشود، وصل به او بشود. کدام بهتر است؟ کدام انسان را می‌برد؟ کدام انسان را عبور می‌دهد و حرکت می‌دهد؟

همین طور سایر اعمال، روزه و عبادات و حتی نفس همین بودن، نفس همین بودن؛ در ماه مبارک رمضان مگر نداریم که فرمودند: **أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ نَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ** - کلام رسول خداست! - **أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ**؛ یعنی فی شهر رمضان، **أَنْفَاسُكُمْ فِي** شهر رمضان تسبیح؛ یعنی ماه رمضان و شهر رمضان یک ماهی است که وقتی در او واقع شدید بخوانید نخواهید دارید راه می‌روید، دارید می‌روید جلو. در یک هم چنین فضایی، حالا لازم نیست نماز بخوانید، نه، **أَنْفَاسُكُمْ** نفس که می‌کشید. نفس‌تان ذکر ندارد دیگر.

نَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ؛ شما فکر می‌کنید عبادت فقط دولا و راست شدن است؟! عبادت فقط نشستن و ذکر گفتن، یا در سجده اوراد و اذکار گفتن است!؟

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۰، ص ۳۱۳، به نقل از انوار ملکوت، ج ۱، ص ۳۲: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ خَطَبَنَا ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ [عَلَيْكُمْ] شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ؛ شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَ أَيَّامُهُ أَفْضَلُ الْأَيَّامِ وَ لَيَالِيهِ أَفْضَلُ اللَّيَالِيِ وَ سَاعَاتُهُ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ. هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ وَ جُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كِرَامَةِ اللَّهِ؛ أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَ نَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ وَ عَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَ دُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ ...

نه، عبادت آن عملی است که انسان را از کثرات خارج و به عالم وحدت و تجرد وارد می‌کند، آن را می‌گویند عبادت هرچه می‌خواهد باشد؛ درس خواندن باشد عبادت است، کمک به زبردست باشد عبادت است، کمک به والدین باشد عبادت است. هرچه می‌خواهد باشد. رضایت ذوی الحقوق باشد عبادت است، اصلاح ذات البین باشد عبادت است. اینها همه‌اش عبادت است حتی بالاتر از همین مسائل و چیزهای دیگری که ما آنها را عبادت فرض می‌کنیم، خیلی بالاتر است.

حضرت می‌فرماید: **انفاسکم فیه تسبیح**؛ یعنی در این ماه نفسی که می‌کشید انگار آن نفس، تسبیح خداست. این در چه شرایطی است؟ در شرایطی است که این روزه در شما این تأثیر را گذاشته، روزه شما را از عالم کثرت خارج کرده در فضای خودش وارد کرده. لذا در ماه رمضان این طور نیست؟ شما در این ماه رمضان احساس سبکی نمی‌کردی؟ با ماه‌های دیگر فرق نمی‌گذاشتید؟ - تمام شد دیگر، ماه رمضان تمام شد! - خوشا به حال آنهایی که توفیق

داشتند و توانستند استفاده واقعی را بکنند، ما که توفیقی نداشتیم ما که محروم. تا خدا چه بخواهد دیگر، حسرت این گذشت ماه و عدم توفیق همین طور بر ما ماند. این ماه ماهی است که روزه انسان را می برد در عالم خودش، در فضای خودش. وقتی در آن فضا رفتی انفاس می شود تسبیح.

این وضعیت وضعیتی است که باید نسبت به او اهتمام اکید داشت و از مسائلی است که بزرگان روی آن بیش از سایر امور تکیه داشتند؛ مسئله چشم پوشی و عدم سرکشی نسبت به کارها و نسبت به مسائل دیگران. انسان باید به کار خودش باشد مگر اینکه صدایش کند آقا بیا برای فلان کار از تو کمک بگیریم، وگرنه چه کار داری بینی آنجا چه خبر است، اینجا چه خبر است، پی کار خودت باش.

مسئله دومی که نسبت به مقام ستّاریت پروردگار خدمت دوستان عرض شد این بود که خدای متعال ماحی السیئات است؛ سیئات را محو می کند. این یک پرده بالاتر است. این هم ستّاریت است منتها یک ستّاریت عمیق تر، که نه تنها خدا چشم پوشی می کند،

ملائکه خودش را هم می گوید که تو هم چشمت را
ببند. - نسبت به این مسئله روایاتی داریم. - بلکه
خدای متعال می آید سیئه بنده مؤمنش را محو
می کند؛ یعنی این سیئه ای انجام نداده.

پس این کاری که کرده چه؟ آن کاری که کرده
محو نمی شود؛ چون کاری که انجام شده شده. آنچه
که در عالم وجود اتفاق بیفتد دیگر عدم از او منسلخ
خواهد شد. امشب شب شنبه ما که در اینجا هستیم
این شب شنبه یک وجودی در این عالم برای خودش
دارد یک حصه ای دارد، یک حقیقتی دارد که این را
ما الان داریم حس می کنیم، حضور خودمان را در
این فضا داریم حس می کنیم، رفقا حضور خودشان
را و کسی که کنار دست شان نشسته، اینها را دارند
حس می کنند. صحبت هایی که دارد می شود این
صحبت ها همه چیست؟ یک وجود خاص و وجود
متعینی پیدا می کند که این صحبت ها با صحبت های
دیشب فرق می کند. اگر توفیق پیدا کردیم برای فردا
شب با فردا شب هم فرق می کند. یک حصه خاصی
در عالم وجود، برای این مجلس در این تاریخ و در

این فضا خداوند قرار داده، این هیچ وقت از بین نمی رود. عین نوار یا این وسایل که ضبط می کنند چطور می ماند؟ خود این فضا، خود این هم می ماند و وجودش هست. لذا کسانی که به واسطه باز شدن چشم باطن، در عالم مکاشفه یا در عالم رویا - هر کدام - آنها اطلاع پیدا می کنند به خاطر همین وجود است. و گرنه چطور ممکن است انسان نسبت به یک امر عدمی اطلاع پیدا کند؟ خدا هم نمی تواند اطلاع پیدا کند چه برسد به بندگان خدا. امر عدمی، عدم یعنی نبود، عدم یعنی عدم هستی، عدم یعنی لا وجود.

افرادی که خواب می بینند هفته دیگر فلان مسئله اتفاق می افتد و عین همان قضیه اتفاق می افتد، از کجا اطلاع پیدا می کنند؟ باید یک چیزی باشد که اطلاع پیدا کنند. آن چیست؟ آن حقیقت مثالی است که به واسطه باز شدن چشم باطن به یکی از طرق های مختلف یا مکاشفات - مکاشفات هم خودش یک اقسامی دارد - یا رویا، رویاهای صادق همین است.

إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ
لِي سَاجِدِينَ ﴿يوسف، ٤﴾ حضرت یوسف در

طفولیت است دارد آن زمانی را که به جوانی می‌رسد و سنی از او می‌گذرد و بعد برادران او، پدر او، با برادران و اینها می‌آیند و در کنار تخت او در آنجا می‌ایستند و چه می‌کنند، همه اینها را می‌بیند. خوب از کجا می‌بیند؟ چیزی که نیست که قابل رؤیت نیست، باید باشد.

این بودن برای ما محسوس نیست. برای چه کسانی محسوس است؟ برای آنهایی که آن چشم باطن به یکی از طرق برای آنها باز می‌شود، آنها می‌آیند می‌بینند، هم نسبت به آینده و هم نسبت به گذشته. رسول خدا در مدینه در منزل امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودند. - داستانش معروف است - بعد یک‌دفعه می‌بینند پیغمبر غایب شدند، بعد از یک زمانی برمی‌گردند درحالتی که گردوغبار بر چهره و بر اندام رسول خدا آشکار بود و حالت [اضطراب] و التهاب، می‌گویند جبرائیل مرا الان برد در کربلا و من تمام صحنه کربلا را دیدم. این قضیه چیست؟ پیغمبر از آنجا حرکت می‌کند، غیبت یعنی بدن پیغمبر می‌رود در کربلا، پیغمبر می‌توانست سر

جایش بنشیند همین قضیه را ببیند مثل شخصی که خواب می‌بیند. مثل امیرالمؤمنین، برای حضرت همین قضیه پیش آمد از صفین که برمی‌گشتند از همان کربلا که عبور کردند برای حضرت چرتی پیدا شد حالت نعاسی بود، بعد حضرت سرشان را بلند کردند و فرمودند صبرا صبرا لک یا بنی. سؤال کردند حضرت فرمودند: هُنَا مُنَاخُ رِکَابٍ وَ مَصَارِعُ عَشَاقٍ شُهَدَاءَ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ؛^۱ اینجا محل فروافتادن و زمین‌افتادن عشاقی است و سر از پا ناشناختگانی است که اینها مانندشان نه قبل آمده و نه بعد مانندشان خواهد آمد.

این قضیه‌ای بوده که برای حضرت در همان‌جا در حالت رویا پیدا می‌شود، ولی برای پیغمبر ... این چیست؟ یک واقعیتی که هست؛ یعنی آن واقعیت در حضور فیزیکی پیغمبر در صحرای کربلا در وقتی که هنوز شصت سال مانده به آنجا برسد با انکشاف آن حقیقت مثالی، در زمین کربلا برای پیغمبر شصت

^۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۳۹. وافق وحی، ص ۱۳۸.

سال قبل پیدا می‌شود. یعنی همان وجود در شصت سال قبل می‌آید و این زمان برداشته می‌شود. وقتی این زمان کنار می‌رود نفس آن وجود هست، دوباره آن زمان برمی‌گردد غائب می‌شود. پس خود آن حقیقت و خود آن وجود و خود آن تعیین وجود دارد، امکان ندارد از بین برود، اصلاً از بین نمی‌رود.

حال که این مسئله، امکان از بین رفتنش نیست چطور خداوند می‌آید سیئات را محو می‌کند؟ نمی‌شود که از بین برود. آیا خدا می‌تواند این جلسه‌ای که امشب منعقد شده را محو کند؟ بله، از این به بعد را یک کاری انجام بدهد که فرض کنید کل اینها همه به نحو و شکل دیگری درآید. ولی آنکه تا الان بوده آنکه دیگر هست، آنکه دیگر محو شدنی نیست.

این مسئله برمی‌گردد به این قضیه که آنچه که در عالم اتفاق می‌افتد آن آثار وجود پروردگار است و اثر وجودی، خود آن اثر - فی‌حدنفسه - آن اثر ظلمانی نیست. آن نیت و خواستی که موجب این تحقق اثر است موجب ظلمانی شدن یا موجب

نورانی شدنش می شود. در سوره فرقان راجع به این مسئله و در اوصاف مؤمنین آمده **وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا** ﴿الفرقان، ۶۳﴾ اوصافی را برای مؤمنین در سوره فرقان می شمارد تا می آید به اینجا که آنهایی که از خلاف پرهیز می کنند، آنهایی که از مسائل خلافی که در آیات می شمارد، از زور دوری می کنند و مسائل خلاف دیگر را کنار می گذارند. بعد آیه می فرماید: **كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ**

مَكْرُوهًا ﴿الإسراء، ۳۸﴾ این اعمالی را که ما گفتیم، این رفتاری را که مؤمنین پرهیز می کنند، خود آن کدورتش، آن سیئه و کدورتش را خداوند نمی پسندد، نه خود نفس عمل. نفس عمل یک عملی است انسان انجام می دهد، این عمل با عمل دیگری که عبادت است از نظر ظاهر ممکن است تفاوت هم نکند، هیچ تفاوت نمی کند. غذا غذاست، یک وقتی شما این غذا را می خورید به عنوان اینکه این غذا غصب است، این غذا حرام است. یک وقتی همین غذا را می خورید صاحب خانه اجازه داده آقا بخورید این غذا را می خورید اشکالی هم ندارد مستحب و

خوب است. یکی است، یک ظرف برنج است، یک خوردن است، ولی در یک صورت این می شود حرام و موجب کدورت و موجب سخط الهی، در صورت دیگر موجب رضای الهی.

وقتی یک شخصی می آید وارد مجلس می شود یک وقتی شما برای او تعظیم می کنید، قابل تعظیم است؛ فرض کنید پدرتان است، مادرتان است، شخص بزرگ است، استادتان است، معلم است، ذوی الحقوق و امثال ذلک، یا مرد بزرگی است علی کل حال، برای او احترامی قائل می شوید، این مستحب است خوب است، خیلی کار خوبی است. یک وقتی یکی می آید بلند می شوید به عنوان مسخره به عنوان سخریه که می خواهید دستش بیندازید، این می شود خلاف. یک بلند شدن است، بلند شدن یکی است، ولی یک جا می بینید همین بلند شدن موجب رضای پروردگار است. لذا از این نقطه نظر خود نفس عمل محو نمی شود، سر جایش هست.

پس اینکه خداوند می آید محو می کند عمل را محو نمی کند، آن کدورت و سیئه و ظلمتی که باعث

شده است بین انسان و بین پروردگار فاصله بیفتد و حجابی قرار بگیرد آن حجاب را کنار می‌زند. درست شد؟ آن حجاب می‌رود کنار، نه اینکه خود عمل محو شود، خود عمل محوشدنی نیست. بله، پروردگار یک پله از این هم جلوتر می‌آید. می‌گوییم اینها همه مقام ستّاریت است خدا همین است. واقعا عجب خدایی داریم؛ یک وقتی گفتم عجب خدای خوبی داریم، حالا اگر خدای ما می‌خواست یک صفات دیگر داشته باشد، یک اوصاف دیگر داشته باشد.

الان این دنیا که این حرف‌ها را می‌زنند، این مردم که اینها را می‌گویند، این تصویرها و تصویرهای ناشایستی که از دین و خدا و پیغمبر و اینها در اذهان است از کجا آمده؟ چون ما خدا را بد نشان دادیم، خدا را آنچه که حضرت سجاد علیه السّلام دارد نشان می‌دهد نشان ندادیم، جور دیگری نشان دادیم. لذا می‌گویند اگر خدا این است ما نخواستیم. حق هم دارند! خدایی که امام سجاد در دعای ابو حمزه دارد به ما معرفی می‌کند این خدا را اگر بیاییم به مردم

بگوییم چه کسی است که بدش بیاید؟ چه کسی است بگوید ما نخواستیم؟ چه کسی می گوید ما دین را نخواستیم؟ چه کسی می گوید اسلام را نخواستیم؟ چه کسی است که بیاید این طرف و آن طرف ... چیزهایی مختلف که نقل می کنند، از دین بروند بیرون!! به دین دیگر و از این مسائلی که کم و بیش به گوش می رسد متأسفانه. همه اینها ناشی از برداشت غلط و تصویر غلط و ارائه سیمای ناموزون و ناهمگون پروردگار و عوالم ربوبی هست با آن کیفیت.

اگر خدا قاصم الجبارین است، خیر الساترین هم هست بابا، فقط یکیش که نیست. اگر خدا قاهر است رئوف هم هست. اگر خدا مبرالظالمین است از آن طرف رحمان و رحیم هم هست. گزینشی نیایم خدا را نشان بدهیم، بر طبق امیال خودمان خدا را به مردم نشان بدهیم. آن می شود خدای میلی، پیغمبر میلی، شریعت میلی، نه آن شریعت واقعی، نه آن دین واقعی، نه آن دین حقیقی.

واقعا اگر همین افراد، همین جوانها، همین مردم

که دست‌شان از معارف کوتاه است و حقایق را آن‌طوری که باید نشناختند یک ساعت بیایند بنشینند این عبارت امام سجاد را برایشان شما توضیح بدهید. چه می‌گویند؟ واقعا چه می‌گویند؟ می‌گویند: اگر خدا این است نوکرش هم هستیم، چاکرش هم هستیم، مخلصش هم هستیم. اگر این است که شما داری می‌گویی... می‌گوییم واللّه به خدا، به خود خدا قسم خدا این‌طوری است؛ خدا ساتر است نه تنها ساتر است، می‌آید کارها و اعمال را هم محو می‌کند که خودت هم به آن پی نبری. این قدر این خدای ما خوب است، این قدر این خدای ما عجیب است. واقعا عجیب است، عجیب است.

چه کار کنم؟ خسته شدم! هی می‌خواهم یک مطالبی را بگویم می‌بینم دیگر خسته هستم و خیال می‌کنم از خط قرمزی که تعیین کردند نباید رد شویم. واقعا عجیب است، حالا یک مقداری را انسان این طرف می‌فهمد ولی بقیه مطالبش را آن طرف می‌رود می‌بیند که چه دستگاهی است.

یکی از دوستان بود خدا حفظش کند شخص

وارسته‌ای است و در قید حیات، ان‌شاءالله خدا حفظشان کند. می‌گفت من در یکی از این سفرهای خارج که رفته بودم برای یک مسئله و مأموریت، یکی از دوستانم گفت فلانی یک شخصی از ایران آمده در اینجا و نصرانی شده، از اسلام بیرون آمده، اگر می‌توانی بیا با او صحبت کن. می‌گفت من به او گفتم: چه باعث شد که تو اسلام را کنار گذاشتی و دین را کنار گذاشتی؟ حالا نصرانیت را هم به‌عنوان خالی نبودن عریضه پذیرفتی؟ بعد شروع کرد از این طرف و از آن طرف گفتن، همین چیزهایی که همه کم‌وبیش اطلاع دارند که اصلاً نخواستیم بابا، این اسلام را نخواستیم، نمی‌خواهیم، چه کار کنیم نمی‌خواهیم.

گفتم: من کاری به این چیزها ندارم، من می‌خواهم سراغ اصل خدا بروم. به اینکه این چه گفته و آن چه گفته و چطور برای تو ترسیم کردند به این کار ندارم. فقط یک جمله می‌گویم، در حدیث قدسی که خود عبارت خداست - چون آن که از ناحیه پروردگار بر قلب رسول الله نازل شده یا به

صورت وحی قرآنی است یا به صورت احادیث قدسی - این حدیث قدسی است که: **لَوْ عَلِمَ الْمُدْبِرُونَ عَنِّي، كَيْفَ اشْتِيَاقِي بِهِمْ وَ شَوْقِي إِلَى رُؤْيَتِهِمْ لَمَاتُوا شَوْقًا** اگر آن بندگان که به من پشت می‌کنند و از حرکت به سوی من به عقب برمی‌گردند و پشت می‌کنند بدانند چقدر من به آنها اشتیاق دارم و چقدر شوق ملاقات آنها را دارم، از شدت شوق ذوب و آب می‌شوند، ولی اینها خبر ندارند. می‌گفت وقتی که من این را گفتم سرش را انداخت پایین. گفت: جدا این حرف خداست؟ گفتم: آره بابا این در مصادر ماست. گفت اگر خدا این است من برگشتم، خدایا غلط کردم، توبه کردم. برگشت دوباره مسلمان شد. حالا اگر ما بودیم فوراً می‌گفتیم ارتداد و اعدام! - ولی نه کار به آنجا نرسید که این بیچاره را ببریم بالا! - برگشت، توبه کرد. گفت خدایا غلط کردیم. اگر تو این هستی مخلصت هستیم، نوکرت هستیم، چاکرت هستیم.

^۱ احیاء علوم الدین، ج ۱۴، ص ۹۵؛ المحجّة البيضاء، ج ۸، ص ۶۲، با اختلاف

تو کجایی تا شوم من چاکرت ** چارقت دوزم

کنم شانه سرت

آن در حال و هوای خودش. توجه می کنید؟

خدایی که امام سجاد علیه السلام دارد به ما معرفی می کند ما این را به مردم معرفی نکردیم. لذا این مسائل پیدا شد! حالا باید برگردیم به مکتب اهل بیت، به آموزه های اهل بیت، به آنچه که از اهل بیت که آنها اهل بیت هستند، بقیه خارج هستند. آن که اهل بیت چه کسانی هستند؟ اینها هستند دیگر. شما که اهل بیت هستید، شما که وارد در منزل شدید، شما از مسائل منزل خبر دارید، شما از قضایا اطلاع دارید، شما باید برای ما بگویید. می گویند ما آمدیم داریم برای شما بیان می کنیم.

إن شاء الله امیدواریم خداوند در این ماه مبارک چشمان ما را باز، راه ما را مستقیم، و طریق ما را طریق اولیای خودش و اهل بیت معصومین قرار بدهد.

اللهم صل على محمد و آل محمد